

۱
کنستانتین سیمانف ۱۹۲۹-۱۹۱۵
نامه از جبهه جنگ جهانی دوم

منتظرباش

- منتظرباش، بازمی گردم.
- بیش از اندازه باش منتظرم.
- فصل باران زرد و موسم برف
- منتظرباش.

روزهای بلند تابستان
که شرربار می شود خورشید
منتظرباش

چونباشند منتظره دگران
ودگر نامه ای به کس نرسید
منتظرباش.

چو همه ز انتظار خسته شوند
منتظرباش، باز می گردم.
هر که یاران خود برد از یاد
رود ای کاش خانه اش بر باد!

آه ، بگذار ما درو پیسرم ،
به گمانی که من شدم نابود ،
در غم ماتمم ، سیه پوشند .
همه یاران خسته از دوری ،
گرد آتش نشسته ، با اندوه ،
می تلخ عزای من نوشند .
تو که چشم انتظار من هستی
نخور آن باده را ، شتاب نکن
منتظر باش ، باز می گردم ،
تا کنم چشم مرگ ها را کور .
آن که نومید شد ز دیدن من
شود از بازگشت من ، سرور .

روز دیدار با تو ، خواهم گفت :
سست پیمان نمی کند احساس ،
که چگونه ز کام آتش ها ،
انتظار ت نجات داد مرا .
ماندن و مردن اعتبار نداشت .

توبه من شوق زیستن دادی
تو شکیبای که هیچ کس چون تو
این همه تاب انتظار نداشت
x x x

ترجمه از روسی
۱۹۷۴